

# مروری بر عمل دموکراسی دو دههٔ اخیر در افغانستان

روح الله بهرامیان

## چکیده

افغانستان (کشورما) فاقد یک سنت مصممانه، در تفکر و عمل سیاسی است. یقینی بودن این فقدان یا جای خالی تفکر سیاسی را، در محور عمل دموکراسی سال‌های پسین، می‌توان به وضوح مشاهده کرد. سیدجمال‌الدین افغان، آن یگانه‌ی میدان روشننگری که عمل و نظر اش می‌توانست بنمایه‌ی تفکر سیاسی تاریخ معاصر کشور ما را سمت و سو بدهد، با دریغ چهرهٔ یکسره ناشناس، برای نسل‌های ما و قبل از ما بوده است. برای همین، به جای ملی اندیشی، وحدت و بهروری از گفتمان‌های مدرن، تئوری توطئه، خودکامگی و سوبسید یاریتی در فرهنگ و تاریخ سیاسی معاصر کشور ما بیداد می‌کند، از این چشم‌انداز که سیاست زدگی با نوعی ایدئولوژی مآبی، جانشین اندیشه‌های پویا و تفکر سیاسی ما افغان‌ها گردیده است؛ قاطعانه به معضلات حاصله از آن می‌توان دست یافت. مع‌هذا، ما که چندین دور انتخابات را به‌عنوان یکی از عمده‌ترین مؤلفه‌های دموکراسی جدید در دو دههٔ پسین از سر گذرانیدیم؛ و قوانین چند در سایه مشیت چنین نظام سیاسی مدون شد، می‌توانیم به نحوی از عمل دموکراسی و کارکرد سیاسی «حکومت مردم به وسیله‌ی مردم» چشم‌اندازی را حداقل در این سال‌ها داشته باشیم که، این جستار می‌کوشد بدان بپردازد.

کلیدواژگان: عمل دموکراسی، مردم، حاکمیت، دولت، افغانستان...

## درآمد

افغانستان در واپسین رمق‌های سال ۲۰۰۱ میلادی برابر با ۱۳۸۰ خورشیدی وارد مرحله‌ی نوینی از حیات سیاسی و اجتماعی خودش که از آن می‌توان «بازدم یک نفس تازه» تعبیر کرد. با فروپاشی ملیشه‌های تندرو طالب و برچیده شدن سلطه‌ی سیاه‌آنها، از سراسر کشور، حکومت موقت با مبانی دموکراسی شکل گرفت. عامه‌ی مردم اعم از پیرو جوان، زن و مرد و خاص و عام، آرزومند شدند با ایجاد حکومت تازه و حضور جامعه‌ی جهانی که ظاهراً برای نجات افغانستان عاری از اقتدار سیاسی، شتافته بود؛ فقر، جنگ و نابه‌سامانی محو شود. امنیت و وحدت سراسری تامین گردد و عرصه برای رشد، رفاه و فعالیت‌های حیاتی جامعه و کشور شکل بگیرد.

مبارزه با تروریسم و امحاء کشت و قحاق مواد مخدر که از اهداف بنیان افغانستان نوین با نظام دموکراتیک جدیدش بود، چشم انداز سبزی را فراروی هر انسان افغانستانی کشود، ولی عدم توجه به این فرصت طلایی، همچنان نبود نیروی متخصص و دلسوز، حالی کرد که روزتا روز، تفکر فرسوده و سیاه‌طالبان که بر بنیاد تحجر و بنیادگرایی مفرط نهاده شده بود جان بگیرد، این واقعات و واقعیت‌ها، در عرض دو دهه، یکبار دیگر فرصت را برای مخالفان مسلح که نیروی سنتی و بنیادگرای همیشه در کمین بودند، بیشتر از پیش مساعد ساخت، تا این شبکه در ملاء عام دست به تحرکات تلافی جویانه بزند و در پی براندازی نظام به سربازگیری و تهاجم بالفعل آماده شود.

فساد اداری، نردبان معضلات و دشواری‌های متعدد دیگر شود و درصد بالای نا امنی و ناهنجاری به جای صلح و امنیت، جلو اصلاحات اداری، حکومت داری خوب و تطبیق قانون را سد کند. با عدم اعمال اطلاعات و ریفورم، توجه‌ی آنچنانی به آموزش و پرورش، صحت، بازسازی، عدالت اجتماعی و سایر امکان‌ها معطوف نگردد، و آرزوها همه نقش بر آب شوند.

نظامی که می‌باید مردم سالاری را تقویت کند، مستبدانه به دستگاه تمامیت‌خواه و توتالیتر بدل گردد و فاصله‌ی مردم از حکومت توسعه یابد، بی باوری و واگرایی جای همکاری و همگرایی را بگیرد. و هرچه چشم انداز روشن مبدل به یاس فراگیر و سراسری شود. با دریغ از نیمه دوم نخستین دهه‌ی قرن ۲۱، مخالفت‌های مسلحانه‌ی گروهک-های به حاشیه کشانده شده، با پالیسی‌های فرساینده بر عیله حکومت نوبنیاد، دوباره از سر گرفته شد. چشم به هم زدن نیمی از جغرافیای افغانستان با فکر و برنامه‌ی این شبکه هم‌نوا گردیدند، و افغانستان با شتاب باور نکردنی به شکست

و عقب گشت تن داد، نوشته حاضر چگونگی این روند را با ضعف عمل کرد نظام دموکراتیک به اجمال بررسی کرده است تا با مرور آنچه از سر گذشت، فرصت‌های مشابه دیگر حیف نیروهای تعطیل شده و نهادهای فرسوده و عاری از عمل دموکراتیک نگردد.

### وقتی عمل دموکراسی می‌گوییم چه را مدنظر داریم؟

بدون شک «حکومت به‌وسیله‌ی مردم» اشاره به «فرصت شهروندان یک کشور برای مشارکت آزادانه در تصمیم‌های سیاسی است.» (۱۳۹۰: ۲۲۳) و مشارکت با ماهیت عمل کرد، مفهوم عمل دموکراسی را تسجیل می‌کند. ما عمل کردن را نمی‌شناسیم مگر به عنوان تولید انرژی [معمولی] که واقعیت‌اش بر حسب سود ارزیابی می‌شود. (۱۳۸۲: ۲۸۲) حالا با توجه به این‌گونه تعریف از کنش در دموکراسی، ما وارد مرحله‌ی سیاست با طرز خاصی از عمل کرد و کنشگری می‌شویم که، با هر نوع حکومت و نظامی سیاسی با تعاریف و تعبیر گذشته بریده است و نیز در پرتو آن؛ جامعه‌ی بخردانه، شهروندان فعال و عمل کرد قانون‌مآبانه. جای هرگونه حرکت‌های رادیکال، سلطه‌جویانه و حکومت امیران بر ضعفا، فقیران و متجردان را گرفته است. مضاف بر آن، چگونگی حضور این حاکمیت در عرصه‌های اجتماع، فرهنگ، تربیت، صحت و رفاه همگانی، برایش استعداد متحول شونده و مشروعیت جدیدی بخشیده است. که می‌تواند هر اندیشه‌ی ضروری را به عمل بالفعل و اجرایی مبدل سازد و هر تفکر لاینحل و فرسوده را به فرصتی به نفع خود بچرخاند، از آنجا که موقعیت‌های روبه سقوط در هر کشوری قدرت کنشگری مساعد را از کارگذاران عرصه‌های مختلف آن کشور می‌گیرد، این نوع عمل به مثابه‌ی احیاگر موقعیت‌های متحماً! از دست رفته، ماهیت خود را در قدرت بخشی که منفعت جمعی از آن حتمی است مشخص می‌سازد.

## دو دهه اخیر از تقویم جهانی را مصروف چه بودیم؟

ساده‌ترین پرسش‌ها، سرمشق گشایش بنیادی‌ترین چالش‌ها است، برای همین می‌توان گفت پرسش برخاسته از وجود یک یا چند اشکال و چالش است. ما در دو دهه گذشته به جای مطالعه عمل دولت در پرتو دموکراسی یا بازتعریف حکومت کردن با مشارکت مردمی، در صدد تقویت چالاکی در فساد، تفرقه‌اندازی و عقب‌گشت برآمدیم. تردیدی وجود ندارد که عالی‌ترین مظهر قدرت و حاکمیت دولت خوانده شده است اما مهم‌ترین وجه حاکمیت دولت وضع و اجرای قوانین در جامعه می‌باشد. (۱۳۹۰: ۵)

قوانین در راستای تحقق حقوق طبیعی و بنیادین کودکان، زنان و در کل شهروندان که با دریغ و درد، در این زمینه در دهه‌های مورد نظر کاری نشد، وضع تربیت بهبود حسابی نیافت، جامعه‌ی مدنی - در حضور شرکت سهامی، نه دموکراسی - به سامان نگردید، کار اساسی برای اقلیت‌ها، محیط زیست و فرهنگ شهرنشینی صورت نگرفت، اسکان و عدالت اجتماعی تامین نشد، روابط اقوام که به مرمت فوری نیاز داشت، بی‌رحمانه نادیده گرفته شد و قدرت که می‌بایست در سایه‌ی یک سیستم دموکراتیک و کارا که بدون شک از پرتو فدارترین شیوه‌ی حکومت داری مدرن است، از متراکم شدن نجات پیدا کند؛ بیشتر فشرده و به یک شخص یا اشخاصی تعلق گرفت که انارشیزم مضاعف به وجود آورد. مجموعه‌ای این نارسایی‌ها باعث شد؛ جزایر قدرت از میان نرود و ثروت و سرمایه، با فریب و فساد از گردش سالم در اجتماع باز ایستد؛ تا سرانجام در فقدان یک برنامه‌ی کاربردی اقتصادی از سیطره دولت و حاکمیت نیز بیرون گردد.

مردم این اصلی‌ترین مظهر قدرت در این دوده از ساختار نظام بیرون ماند البته این گفته قدری تفصیل می‌خواهد و آن اینکه هرچه در نظام‌های دموکراسی نقش مردم پررنگ باشد نظام در رسیدن به اهداف خود با سهولت و امی خود اما در حاکمیت سالهای ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۹ در افغانستان این مردم بودند که با وجود فرصت‌ها و امتیازاتی بسیاری که در قانون اساسی برایشان در نظر گرفته شده بود، یکسره از احقاق آن محروم نگهداشته شدند، از سوی دیگر حقوق و امتیازات تیمی که حاکمیت و کشور را ملکیت خود می‌دانست چنان ساختار برایش پهن داشت که محدودیت نمی‌شناخت.

به حاشیه اگر نیرویم در سطوح مختلف، قوانین برای آنانی که خود در راس بودند منفعت جویانه و تک‌روانه تنظیم شد. از وظایف و صلاحیت‌های ریاست جمهوری در قانون اساسی که بنگریم، تالوایح و طرز العمل‌های تحصیلات عالی و حق العبور حتی؛ همه و همه با حکم سلطنت و دستور استبداد تنظیم شد، نه بر بنیاد سلطه‌ی خرد و تعقل، جغرافیای افغانستان مورد انواع تبعیض قرار گرفت تا در نهایت، اداره‌ی امور مملکت به مشتی از افراد و اشخاصی افتاد که بی‌خبر از قوانین انسانی و محاربت‌های فنی و تکنالوژیک، در راستای رسیدن به مرام‌های بزرگ، کاری نخواستند یا نمی‌توانستند انجام دهند. برای همین عده‌ی از دانشمندان براین نظر اند که مردم سالاری عبارت از همان شایسته‌سالاری در نظام دموکراسی مدرن است که اعتقاد به اهداف علمی و ملی حیات اداری یک جامعه یا کشور را شکل می‌دهد. (۱۳۹۱: ۱۰)

هر چند دموکراسی به عنوان فلسفه‌ی سیاسی ضد سلطنت و کنسرواتیسم، برای انسان آزاد اندیش معاصر افغانستان حکم یک فرصت فوق‌العاده را داشت. اما آهسته آهسته بدعت‌های این نظام بی‌سابقه و افتادن آن در دام اراده‌ی تیم، منجر به دگرگون‌سازی آن گردید. اکثریت سنت پسند، بر اقلیت دیگر خواه و نوجو، در سایه‌ی مشیت این نظام دیگرگون ساخته شده، به سادگی آب خوردن چیره گشت، فی الواقع، عمل دموکراسی به جای آن که بتواند با ابتکار خود حکومت‌های سنتی، غیر مردمی و دیکتاتور منشانه را به مرور خلع کند، به بسیج بهتر آن‌ها فرصت داد، این دقیقاً آغاز چرخش این نظام سیاسی بر علیه خود بود که نه تنها توازن آزادی، برادری و برابری را در این دو دهه بهم ریخت حتی حق آزادی اندیشه‌ها و دیگر بودگی دموکراتیزه، به رسمیت شناخته نشد.

می‌توان گفت، دموکراسی در افغانستان با وارد شدن به این جدال، شاید به اندازه‌ی آزادی خواهان در کل اروپا، قربانی نیز گرفته باشد. اما در دا و حسرتا که با وجود این همه تلفات آزادی خواهانه هیچ مهمی محقق نگشت، یکی از آمارها، پس از گرفتن مسولیت امنیتی داخلی از نیروهای آیساف که به وسیله‌ی رییس جمهور ۴۵۰۰۰ چهل و پنج هزار سرباز گزارش شد، نشان می‌داد که حافظین این نظام، اگر به فرض نظام سیاسی تجدد صرف در نظر گرفته شود. در برابر مدافعان ستم سنت و بنیادگرایان، قربانی بی‌دریغی نثار کرده است. علی‌رغم آن ظهور سرمایه‌داری از عدم توجه به فساد که در ادارات

جریان داشت. آفتی دیگری شد در برابر آن اقلیتی تحول پسند که دیگر با پول و قدرت نمی توانستند همزمان مبارزه کنند. حقوق طبیعی اقلیت مانند نظام های سنتی در دموکراسی افغانستانی فرو گذاشته شد و قتل و ترور به امور معمول و هر روزه بدل گشت. معمول از آن جهت که هیچ کسی به جد خواستار حق زیستن و آزادی که از حقوق طبیعی و بنیادین او محسوب می شد، نگریدید. و هر که و هر چه ترور و کشتار شد یکی نه یکی پیدا شد که مسوولیت آنرا با افتخار به دوش بگیرد.

### مروری بر عمل دموکراسی در افغانستان

دموکراسی در افغانستان، قبل از دوده ای که در این نوشته مد نظر می باشد نیز، همواره با چالش هایی مواجه بوده است. افق فکری دموکراسی با ملت است، چیزی که ما هیچگاه تا حالا به انجام نرسانده ایم. این امر موجب شده تا عمل دموکراسی پیوسته با بن بست مواجه باشد، اما آنچه بعد از این است رضایت است. رضایت یا ( اصل قبول عامه) به مفهوم همسویی شهروندان در تبعیت از حکومت، از عناصر اساسی در فلسفه سیاسی دموکراسی گفته شده است، امروز در دیدگاه های متداول فلسفه ی سیاسی غرب، مشروعیت حکومت از ناحیه همین مقبولیت عامه دانسته می شود (۱۳۹۰: ۲۲۶)

نمایندگان سرنوشت سیاسی افغانستان پیش از حکومت های موقت و انتقالی (عبوری) مشروعیت انتخابات را در «اجلاس بن» دچار ایست قلبی کرده بودند، مویه های رییس جمهوری نوکیسه ی ما، در نخستین سالها از دو دهه مورد نظر، در تداوم قدرت چندین دوره ای برای ماتم بود؛ زیرا او نیک می - دانست عمل دموکراسی در کشور بیخی متوقف شده است. فرد شماره یک دولت، دومین اصل از اصول دموکراسی را با اکراه رعایت کرد ولی ناشیانه که آن مشارکت بود. مشارکتی که از انحصاری شدن روند تصمیم سازی و چیرگی گروه و فکر خاص جلوگیری می کند. (همان: ۲۲۶) این مشارکت به باور عده ای چون نوعی باج دادن به کسانی بود که در ایست قلبی مردم سالاری، قبلاً با او همکاری کرده بودند؛ کنش گری فی نفسه ی خود را ثابت نتوانست. روحیه ی مسوولیت پذیری به وجود نیامد و با گذشت هر روز، نارضایتی برونوی و داخلی از نظام سیاسی اوج گرفت. چند دستگی و تنش ها در میان دست - اندرکاران خود نظام بوجود آمد و فرصت سوزی به جای فرصت سازی عمل دموکراتیک خوانده شد.

فروپاشی سیاسی اقتدار مشهود شد، تا حامیان افغانستان در صدد ناجی دیگر برآیند. آنها به بهانه‌ی امضای توافق‌نامه‌ی سیاسی فی‌مابین آمریکا و افغانستان زمینه را برای آمدن آن ناجی منتظر فراهم ساختند، توافق-نامه دوجانه مشروط (سیاسی-امنیتی) امضا شد اما چرخشی در اعمال حاکمانی که فقط حاکم بودند به وجود نیامد.

طبقه‌ی حاکم یا همان نگاه غالب و مغلوب در ساختار یک نظام دموکراسی حیثیت خوره را دارد که این نظام را به‌مرور از دورن خرد و خمیر می‌سازد، در افغانستان حاکمیت به وضوح به این سمت هدایت شد، عده‌ای خود را صاحب‌نظام تصور کردند و هرآنچه به دیگران می‌بخشیدند را حق خودشان می‌پنداشتند که سخاوتمندانه تقسیم می‌کنند، سلطه‌ی چنین نگاه هژمونیک حتی در پوشش لباس در ادارات دولتی و یونیفورم رسمی خود را نشان داد، شاید اطلاق عنایت بر آن نگاه از این منظر کار درستی نبود که وقتی زبان‌های به اصطلاح ملی به دری و پشتو به رسمیت شناخته شد، دست اندرکاران حاکمیت مطلق چیزی به نام لباس محلی را ملی جلوه دادند، دیری نپایید که رییس جمهور با همان پوشش در ملاء عام همچنان در جلسات رسمی ظاهر گردید. که تلویحاً نشان می‌داد آیا در ادارات دولتی از این پوشش بیشتر است یا در زندان‌ها، رییس جمهوری نتوانست این داعیه را پنهانی گسترش دهد که در نخستین روزهای کاری‌اش گفت: «زندان‌ها نباید از اقوام خاصی پُر باشد» او از همان آغاز در صدد به رسمیت شناختن این یونیفورم و صاحبان آن برآمد تا اگر بتواند گفتگمانی میان زندان و ادارات حکومتی ایجاد کند، چنانکه بعدها با طرح (اوربند) فرصت مذاکره و مفاهمه با آنها را در سطح گسترده‌ای رسمیت جهانی بخشید، هرچه زندانی که قبل از این با لباس زنانه و واسکت انتحاری با صد خطر و خاری از سوی امنیت ملی گرفتار شده بودند با آن پوشش ملی شده و مورد نظر، آبرومندانه از محبس‌ها رها شدند، البته در بیان هر نگارش امروزی حق به احتمال است اگر نه یاد کرد کلاه «منظور پشتین» که فرق سر پارلمان افغانستان را خراشید نیز در بستر چنین حاکمیت خواهی معنامند می‌شود. حاکمیت خواهی جانب‌دارانه و هژمونیک که هرچه فرصت برای جامعیت بخشی به عمل دموکراسی بود را تلف کرد.

تمام این رویدادها از عدم درک ساختار اجتماعی افغانستان و نیز از اثر ناآگاهی از پیشرفت ابزار ارتباطی، افزایش رقم شهرنشینی، و میزان سواد تکنالوژیک بود که شهروند افغانستانی در این مدت هرچند با شکم گرسنه اما سیری با آن مجهز شده بودند، اعتراض‌های مدنی در بیرون از کشور در عمل ضد ارزشی داخل افغانستان تکان‌های فرساینده

به حکومت کابل بخشید که گفتمان عمومی را بر ضد عصبیت‌های آشکار «سرقوماندان اعلیٰ قوای مسلح» کشور عزیز ما معطوف داشت. او که با این افشا شدن‌ها دست به اعمال عجولانه‌تر می‌زد، در دادگاه رسانه‌های خصوصی به فرد شماره یک فریاد و فغان شهرت یافت.

از آنجا که عمده‌ترین فاکتور ثبات تطبیق قوا این بود نه فریاد، با وجود تاکید بر تدوین و تبویب آن هیچ کدام به صورت درست آن عملی نشد، مجلس نمایندگان را مشتی از آدم‌هایی که اندک‌ترین آگاهی اکادمیک از قانون نداشتند، تصرف کردند. منزلت سیاسی با منزلت اجتماعی از مسیر غارت و چپاول گذشت، در آخرین انتخابات پارلمانی رقم مشتریان کاندیداتوری برای مجلس نمایندگان به میزان غیر قابل پیش بینی بالا رفت، زیرا معافیت و کالت می‌توانست در انارشی و دیوان سالاری مطلق سیل آسا درآمدزا باشد، در آمد‌های میلیاردی که از آدم ربایی، ترور و قاچاق اگر به دست می‌آمد نیز پرسش و پاسخی در قبال نداشتند، سالها قانون پول‌شویی در پارلمان معلق ماند زیرا کارگذاران عناصر دموکراسی کشور ما بزرگ سالان کوچک سگال بودند، آنها قبل از این بخش عمده‌ی از انرژی خود را در نزاع و کشمکش‌های میان گروهی از دست داده بودند که به شدت خسته از جدل‌ها و منازعات فراراه قدرت، دنبال گوشه امنی به هر قیمت وزیر هر نامی می‌گشتند، فرصتی تصادفی مساعد شد، تا نظامی آماده با پشتوانه نیروی هوایی و زمینی کشورهای بزرگ و صنعتی جهان در افغانستان پا بگیرد، کارگذاران داخلی بیشتر از هر چیز دیگر امور دموکراسی، مانند تدوین قانون اساسی و سایر قوانین، آزادی بیان و عقیده، آزادی رسانه‌ها، ایجاد مجلس نمایندگان، اصلاحات اداری، عبور از آشفتگی مدیریتی، آموزش و پرورش مدرن و... در پی یک دم آسوده بودند، از آنجا که خستگی آنها از اثر جنگ و تنش‌های نظامی خود خواسته بود. آسوده زیستن آن‌ها میسر نمی‌شد مگر با مبلمان شیک و پول‌هایی که نجومی در بازار آزاد، سود فراهم می‌کرد و آرامش خاطر مطلق به همراه داشت، آنها در فکر ترقی هیچ یک از عرصه‌ها یا رشد و توسعه زمینه‌های حاکمیت دموکراتیک بر نیامدند، زیرا کمال رفاه را در رخت‌های خواب می‌پنداشتند و نهادینه شدن دموکراسی یا دموکراتیزه سازی را در مهمان‌داری و تشریفاتی که سال‌ها می‌شد، در تمنایش هلاک شده بودند، البته بیان عوامل بالقوه این راحت اندیشی‌ها، از توان این جستار نیست، همچنان تفصیل دکتین طرف‌های ذیدخل در چگونگی حکومت داری به اصطلاح (خوب) در



افغانستان که عامدانه می‌خواستند روند کار این نیروی کهنه، با مهندسی آنان به همین سمت وسو پیش برود. تا همواره در مطالبات منافع، از موضع ضعیف با آنان برخورد کنند که این ادعاها فرصت و عنوان مقاله‌ی پژوهشی دیگر می‌طلبد.

اما در دهه‌ی دوم خوشبختانه با فشار جامعه‌ی جهانی، آهسته آهسته اصلاحات جدی گرفته می‌شود و اندیشه دموکراسی در رفاه و انباشت ثروت محدود نمی‌ماند، نسل جوان عمده‌ترین فاکتور این چرخش در آغاز دهه‌ی دوم، چنان آذرخش تابناک در جرقه‌ای روشن، داستان دموکراسی را می‌خواهند با حضور قهرمانی قرائت کنند که آن قهرمان در ظاهر یکی و در باطن عبارت از مردم است، آنها با برپایی شور و اعتراض‌ها از احتکار ثروت و انحصار قدرت نیروی کهنه، به شدت انتقاد کرده، آنها را از بستر خواب به تریون‌های پاسخگویی می‌کشاند، با ورود نیروی جدید و پویا در ساحت دموکراسی، حکومت قانون به صورت یک اصل دموکراتیک پیش کشیده می‌شود، و عمده‌ترین خواست‌ها پیرامون حکومت غیر متمرکز و تعدیل قانون اساسی که از عمر توشیح آن فقط چند سال می‌گذرد به میان می‌آید. (۱)

با این پیش‌آمد است که اختلاف‌ها شدت می‌یابد و جامعه حالت گریز و گذار را تجربه می‌کند، آن اختلاف‌هایی که میان انباشت ثروت و انباشت دانش بود، میان سن و سلیقه بود، میان سلطه‌ی سلاح و جولان قلم بود و در نهایت میان گذشته‌ی تاریک و آینده‌ی روشن می‌توانست باشد روی بورس می‌آیند، مطبوعات چنان ناظران بی‌طرف، جدال این دو نسل و دو روایت‌گر را به تصویر می‌کشند، تا سرانجام یکی در دادگاه رسانه محکوم و دیگری با روشنگری و انگشت گذاشتن به نارسایی‌های طرف مقابل حاکم می‌شود، اما این حاکم شدن طرف محکوم را منزوی نمی‌سازد، همچنان بر سرنوشت آنچه دموکراسی می‌گوئیم و منظور مردم سالاری از آن پیش چشم داریم، تاثیری مطلوبی نمی‌گذارد. زیرا نهاد اساسی که می‌تواند اراده‌ی گرایش عامه را آفتابی کند در کمال پنهان‌کاری و دور از چشم رسانه‌ها در دست مشت‌ی از افرادی است که پیوندی با بزرگان سود و سرمایه و قدرت و مکننت دارد.

۱- نویسنده در این جا عامدانه از هیچ جریان، رستاخیز، یا جنبشی نام نبرده است.

چنانکه هر پدیده‌ی در واپسین دم حیات بیشترین مقاومت و ایستادگی را از خود نشان می‌دهد، مقاومت این نیروی کهنه با شتلی ناشیانه افغانستان را تا لبه‌ی بحران می‌برد، و آن بحران برگذاری دو تحلیف در یک قلمرو و در سایه‌ی یک قانون اساسی است، چون تمامی این خلاءها و اغماض از عملکرد سالم یک حکومت مردم‌پسند، فاجعه را در حد ترک‌نش بمب‌فربه می‌سازد، در چنین جوی پروسه‌ی ملی و مردمی انتخابات در افغانستان از آغاز تا انجام یکی بدتر از دیگری رقم می‌خورد و امیدها به مرور زمان نابود می‌شوند، چیزی که انتظار می‌رفت، برعکس باشد. بدون ثقل و در کمال سلامت باشد. مشروعیت خود را از دست می‌دهد، و این کلیدی‌ترین عامل تباهی و بحران در ساحت سیستمی می‌گردد که خود مشروعیت اش را از رای جمهور گرفته است، این جااست که جامعه‌ی جهانی از کار مشترک در راستای نابودی اهداف مشترک با طرف افغانستان دلسرد می‌شود. افغانستان در یک بلا تکلیفی گرفتار می‌گردد.

## جدایی راه‌ها و آرمانها در این دو دهه

شرایط نامطلوب، وضعف در راستای عمل که همواره قبل از فرصت‌ها قرار دارد را نابود و مختل ساخت، انرژی نسل نو که در میانه‌های دهه‌ی دوم ممکن بود با ایجاد فرصت اشتغال به مثابه‌ی (نیروی بشری فعال) دولت را دستگیری کند، معطوف به جامعه‌ی مدنی شد، جامعه‌ی مدنی در کشور بنیادی نداشت که بتواند روی آن اساسات بر سر پای خود بایستد، همان بود که این جریان در تعریف خودش دچار تناقض و تنش شد، قدرت جوان، قدرت سلطه بر حکومت را می‌خواست، خواستی که هرگز میسر نبود و تا آخر حتی اجازه‌ی اندک‌ترین نظارت از اداره‌ی امور بر جامعه‌ی مدنی داده نشد، اینجا بود که اندیشه سنتی و قدرت‌مآبانه بر تفکر علمی و روشنگرانه پیروز شد، سرخوردگی و بن‌بست نسل نو، فصل جدیدی را بوجود آورد که منجر به مهاجرت و گسست عمیق اجتماعی گشت، عده‌ای قابل ملاحظه‌ای از مغزها فرار را بر قرار ترجیح دادند و ضعف و سستی در جریان پویای آینده‌سازان (جوانان) پدید آمد، قدرتمداران که جوانان و داعیه‌های آنان را شناخته بودند؛ اکنون در غیاب آنها برایشان جایگاه در نظر

گرفتند. همان بود که با دریغ جای جوانان تحصیل کرده و روشنگر را پسران و خویشاوندان خود ایشان گرفت که خالی ذهن از اندک‌ترین علم و عمل در اساسات اداره دموکراسی، در بستر ناز و نعمات پروده شده بودند، همچنان از درد و مهنت، احتیاجات و مطالبات جامعه افغانی و قاطبه‌ی مردم اطلاعات ابتدایی نیز نداشتند.

پرواضح است موفقیت دموکراسی منوط به وجود جامعه‌ای است که مردم در تحلیل داده‌های سیاسی - اجتماعی از نصاب توانایی و نیز از بلوغ دموکراتیک برخوردارند، بر علاوه به‌وظایف شهروندی خود نیز واقف اند. دموکراتیزه کردن شتابان در جوامعی که فاقد زمینه و بلوغ دموکراتیک اند، هرج و مرج‌ها اجتماعی را به ارمغان می‌آورد. (۱۳۹۰: ۲۲۸) یکی دیگر از عوامل این گسست و شکست محتملاً پروسه انتقال بود که با شروع دهه دوم عملاً کار آن آغاز یافته بود، در حالیکه افغانستان در هیچ عرصه‌ای به خودکفایی نرسیده بود، این جریان با سیر شتابنده خود، می‌خواست نشان بدهد که می‌تواند، گذار به مرحله‌ی خودکفایی را تحقق بخشد، عبور و اصلاح نسلی، از داعیه‌های این انتقال بود، ولی به شیوه بدی رقم خورد. نیروهای امنیتی و دفاعی با آنکه ریفورم و تجهیزات لازم در اختیار داشتند، اما به لحاظ کمیت نمی‌توانستند با سیر پیشرونده‌ی مخالفت‌های مخالفان برابری کنند. از سوی دیگر ضعف در حمایت نیروهای یاد شده، ضعف عظیم و استراتژیک بود. عدم حمایت قاطع به‌نسبت فساد گسترده، تبعیض و غفلت مضاعف باعث گردیده بود، دو دستگی در صفوف نظامیان اعم از نیروهای پولیس، ارتش و اردو، ایجاد گردد، اظهار نظرهای پوپولیستی، انفجار اکاذیب به‌عنوان اطلاعات و دست‌آوردها، دو پارچگی حکومت‌داری در نظام زیر نام «وحدت ملی» که آنچه نداشت وحدت بود، زمینه‌ی جدایی آرمانها و راه‌ها را با سرعت تمام فراهم ساخت.

## ما باید اشتباهات مان را اصلاح کنیم

می توان گفت، دولت مردان و سیاسیون ما قادر بودند زمینه های فراوانی را برای درک حقیقت مساعد سازند، درک وفهم حقیقت ما در ادله اجتماعی ما نهفته بود/ است. اگر کلیه شهروندان به ویژه نسل جوان را بدون اغماض و غرض ها، همچنان بی توجه به جغرافیا و زبان به عنوان یکی از براهین اجتماع پویا، برای رسیدن به کمال علمی در حیات اداری- سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی ترغیب می کردند، فاصله ی ما از جایی که حالا ایستاده ایم با دموکراسی نزدیک تر می بود. بدون شک امکان ناسازگاری و نفی محدودتر می گردید و اتحاد و همبستگی ملی و واقعی، جای واگرایی و نفاق موجود را می گرفت. با رخت بستن این بنیادی ترین مخالفت ها، در برابر آن جامعه بخردانه و مردم تعالی خواه؛ زمینه برای خلق- سالاری مساعد می گشت. سنت ها جای خود را به امروزی و نوگرایی می داد و رونق عناصر دموکراسی چون آزادی بیان، آزادی باورها، تامین عدالت اجتماعی، تامین حقوق بنیادین شهروندان اعم از زنان، کودکان، جوانان و بزرگسالان، با رشد رسانه ی علم و تکنالوژی، محقق می گردید.

از سوی دیگر با ایجاد ظرفیت داخلی روابط خارجی خوبی نیز میتوانست تامین شود، داد و ستد اقتصادی با چین که اقتصاد پویای منطقه خواهد بود، سیاست نرم با همسایه ی جنوبی پاکستان و تحکیم روابط با هند و ایران میتوانست حرف جدیدی در ساحت اقتصاد کشور داشته باشد، البته با ایجاد بندر چابهار صفحه ی تازه ی در روابط هند و ایران با افغانستان بوجود آمده است که تاثیر مستقیمی بر میزان بالای داد و ستد با پاکستان دارد اما کافی نیست.

می باید تلاش همه جانبه صورت می گرفت تا موقعیت ژئوپلیتیک افغانستان به فرصتی بدل شود که از آن به سود اقتصاد، امنیت داخلی و سیاست پویا استفاده گردد. البته آنچه گفتیم نباید این ذهنیت را خلق کند که ما این گونه نظام را در مرحله ی آزمون و خطا، برای عامه مردم، چنان مدینه ی فاضله افلاطون می خواستیم؛ لاقابل با این راهکار عقلانی زمام امور نهادها را خبره گان به دست می گرفتند تا سایر نهادها به مثابه ی تجلیگاه و پایگاه مردمی، حداقل خود را می توانستند از خطر دیکتاتوری حفظ کنند. چون در دموکراسی «عامه» تنها از همین رهگذر در سرنوشت سیاسی خود دخالت و نفوذ داشته می تواند. (۱۳۹۰):

(۲۲۳)

## ضرورت این نگارش

باید گفت عمل واندیشه چنان آواز و نشانه یا فلسفه وزندگی تفاوت قابل ملاحظه‌ای از هم ندارند. ولی در وهله‌ی اول تنها به این دلیل که اثری از آن (تفکر) حاصل نمی‌شود یا به کار بسته نمی‌شود در ردیف عمل قرار نمی‌گیرد، اندیشه در اندیشه کردن اش عمل می‌کند که این عمل کردن احتمالا ساده‌ترین و در عین حال بالاترین [عمل] است. (۱۳۹۰: ۲۸۲) در حوزه‌ی سیاست اما این پرسش پیش می‌آید که چگونه می‌توانیم پیرامون روایت‌های کلان و دشواری‌هایی که حل آنها از توان ما نیست، به اندیشه و تفکری کارسازی نایل آییم.

بنیاد همین چرت نیز نوعی اندیشه است که عمل نوشتن این نگارش و رساله‌های مشابه را به وجود می‌آورد، و احتمال می‌رساند که معضلات بزرگ آنقدر هم که ما تصور می‌کنیم، بزرگ نیستند. یا اگر بزرگ اند، به پیچیدگی که هیچ کس نتواند آنرا حل و هموار کند نیست. با این تفهیم این حقیقت خود را آشکار می‌سازد که ما نخستین کسانی نیستیم که با این مشکل رو به رو می‌شویم - هر چند که خود مان اغلب چنین احساس را داریم - مردمان دوره‌های گذشته نیز، همانند ما هر گوشه جهان خویش را گیج کننده و خطرناک می‌دیدند، شاید واقعا جهان ما پیچیده‌تر و آشفته‌تر از جهان آنها باشد، اما این مسئله کوچک‌ترین تفاوتی در وضعیت مردم آن ایجاد نمی‌کند، آشفته‌گی و پریشانی که از سر گذشت چه یک نیزه باشد چه صد نیزه تاثیر ندارد! (۱۳۹۴: ۳۵)

در ذکر عمل دموکراسی وقتی همه موارد بالا را رسد می‌کنیم می‌بینیم، نه تنها ناکام بوده ایم که در جهت عمومیت بخشی هیچ یک از عناصر و مولفه‌های آن به درستی اندیشه و عمل نکرده ایم، این شاید ضرورتی است که اندیشیدن را نخست و به بحث و مناقشه کشاندن تفکر را در قدم بعدی مساعد می‌سازد، زیرا جوان افغانستانی چنان که اشاره کردیم، در یک تناقض به بلوغ رسیده است، که تناقض در امر اندیشه یا عمل آینده، برایش درد سر ساز بوده است، انسان تا مادامی که با درک این مهم نیندیشیده باشد که از اشتباه بایست درس و انتباه گرفت، همواره مساعد اشتباه خواهد بود، یکی از دست آوردهای نیروی پویای هر جامعه‌ای در هر شرایط خیر اندیشی است، خیر اندیشی رسالت انسانی هر کسی است، پرواضح است اگر دیگران به فرض این رسالت را رعایت نکردند یا خلاف خیر دست به شر بردند، عمل بالمثل وضعیت را وخیم تر خواهد کرد، برای همین شاید نلسون ماندلا رهبر بلامنازع سیاست - ورزشی مدرن در تمام جهان پنداشته می‌شود یا از مهاتما گاندی در هر جای زمین نشانه ورد پایی است.

در نخستین سخن این عنوان، فلسفه زندگی را در کنار اندیشه و عمل یاد کردیم که از هم چندان بیگانه نیستند، میخواستیم ضرورت حل دشواری از راه اندیشیدن را، پیرامون روایت‌های کلان؛ مانند زمین خانه‌ی مشترک انسان‌ها و جهانی شدن ترسیم کنیم، مهاجرت با آنکه برای شهروندان افغانستانی یک معضل بود امروز به یک فرصت قناعت بخش مبدل شده است که او خود را صاحب جغرافیای کل اروپا و زمین در وهله‌ی نخست و شریک در تفکر عظیم بشری از هر قوم و قماش در سطح جهان می‌داند، برای همین اشاره‌ها در میان متن از تجمعات اعتراضی در بیرون از کشور هم شد که مفید برای کچ کینی حکومت، تکان دهند ارزیابی شد، حالا می‌رسیم به عمل که انکاری است از دست زیر الاشه نشستن، آماج و ضرورت این نگارش به همین بسنده می‌کند که ما نخست با درک معضلات و گرفتاری‌ها در سدد فهم آنها برآیم و درنهایت اندیشه‌ی بیرون رفت از آنها، حداقل در حوزه‌ی کوچک یا بزرگ توانایی‌های بالفعل خود در نظر بگیریم.

از این چشم انداز سکوت عمل کردن است، اندیشیدن عمل کردن است و فریاد عمل کردن است اما چه فریادی؟ چه عملکردی و چه گونه اندیشیدنی، امید می‌برم با اندیشیدن و ایجاد فضای گفتمان خلاق، در آینده‌ها ساختاری در افغانستان پدید آید که بتواند سرقوماندان‌های اعلی را متعهد، ملی اندیش و خیر بار آورد.

## نتیجه گیری

عمل دموکراسی در افغانستان در دو دهه‌ی مورد مرور، مستبدانه اگر نگوییم سلطان‌منشانه بود، این حکم با کمال خوش بینی می‌تواند این گونه عنوان شود، در غیر آن سیاست فاشیستی که فریاد آن از سوی ناظران بین‌المللی و جامعه مدنی به آسمان‌ها رسید، دال به مدیریت ناسالم حکومت‌داری، تامین امنیت و عدالت و مهم تر از آن انحصار بودجه از سوی ارکان امور و غصب اداره‌ی تدارکات که اصلاحات و انتخابات را با کودتا ونفی درست تفهیم نکرده بودند ناشی می‌شد آنها در تباری هم در هر دو دوره، همواره می‌خواستند قوه‌ی مجریه به رهبری سرقوماندان اعلی بر سایر قوه‌ها به ویژه قوه مقننه سیطره داشته باشد.

در متن باری از شرکت سهامی یاد کردیم و نیروی کار را کهنه و فرسوده عنوان نمودیم که این‌ها هر کدام مصداق بارز و مشهود دارند، اما از اینکه در عمل ضدیت با سیاست عمومی و تبلیغ آشکار نیست محتمل استبداد در پس پرده مانده است، ولی چگونه ممکن است برنامه‌هایی که از سیاست قومی و تکررانه انباشت می‌شود را در عصر انفجار اطلاعات و رسانه‌ها استتار کرد، نسخه‌ی تجویزی مبنی به‌رهایی زندانیان که از صلاحیت نظام‌های دکتاتور نیز بیرون است. در سایه‌ی همین دکتورین تباری اتفاق افتاده که آنرا باید نقطه‌ی عطف ضد عمل دموکراسی در افغانستان دانست. آینده‌گان وقتی به گذشته‌شان می‌نگرند این عملکرد را چطور و چگونه ارزیابی می‌کنند نمی‌دانیم، آنچه ما میدانیم این است که در دو دهه‌ی مورد نظر عناصر دموکراسی روز تا روز فشرده و تحریف شد، همچنان ساحه‌ی عمل آن تا مرزهای چهار ضلعی ارگ محدود گشت، تا جایی که این قلم از رویدادهای گذشته در این مورد می‌تواند به آیندگان قید کند، نظام فعلی را «نظامی می‌خوانند که دموکراسی را محبوس و جنایت کاران را آزاد گذاشته است.» (۱۳۹۹: فیسبوک) علاوه بر این ناکامی دستگاه حکومت به‌عنوان فراهم کننده‌ی بهداشت، اشتغال، آموزش و امنیت چنان علنی بوده است که مکتب‌های خیالی، اردوی خیالی و بسا الیمان‌های دیگر خیالی تولید کرده‌ی بانیان دموکراسی بیست سال اخیر می‌باشند، هنوز وبا گذشت این همه مدت، امنیت ما را باید نیروهای خارجی بگیرد، و مریضان ما باید در هند، پاکستان و ایران مداوا شوند، بی مهری به میراث فرهنگی، محیط زیست، ارتقای ظرفیت،

مدیریت و خلاقیت از دیگر مواردی باشد که باید با دریغ و افسوس از آن‌ها یادگردد زیرا فقط در حد شعار و نام بردن صرف از آن‌چه گفتیم می‌توانیم نشانی دریافت کنیم.

یادکرد این معضل شاید مضحک به نظر برسد که در این دوره حتی عرصه‌ی ورزش مورد عصبیت تند قرار گرفت و اگر سکتور خصوصی به سراغش نمی‌رسید ما امروز شاهد پیامدهای شرمسارکننده‌ی بیشتری می‌بودیم. ختم سخن با این (جوک قرن) عاری از فایده نیست که مردم در کمال ناامیدی از چندین دور انتخابات در آخرین دور آن که در سال ۱۳۹۸ برگزار شد و بیشتر از پنج ماه نتایج آن معلوم نگشت، گفتند: «اگر افغانستان نفوس کشور چین را می‌داشت نتایج انتخابات آن روز قیامت اعلام می‌شد.» (۱۳۹۸: فیسبوک)



## فهرست منابع وارجاعات

- ۱- احمدی، بابک. (۱۳۹۱) مدرنیته و اندیشه‌های انتقادی، نشر مرکز، تهران.
- ۲- بیات، عبدالرسول مشکات. (۱۳۹۰) فرهنگ واژه‌ها، سمت، تهران.
- ۳- دروازیان، سیدجواد و دیگران. (۱۳۹۰) فدرالیسم و دموکراسی، انتشارات آرمان شهر، کابل.
- ۴- کهن، لارنس. (۱۳۸۲) متن‌های برگزیده ... ترجمه‌ی عبدالکریم رشیدیان، نشرنی، تهران.
- ۵- میجلی، مری. (۱۳۹۴) مسائلی در باب زیرساخت فلسفی. ترجمه میثم امینی، فرهنگ نشر نو، تهران.
- ۶- <https://m.facebook.com/story.pht?story.fbid-16541404598711409=100004653663563>